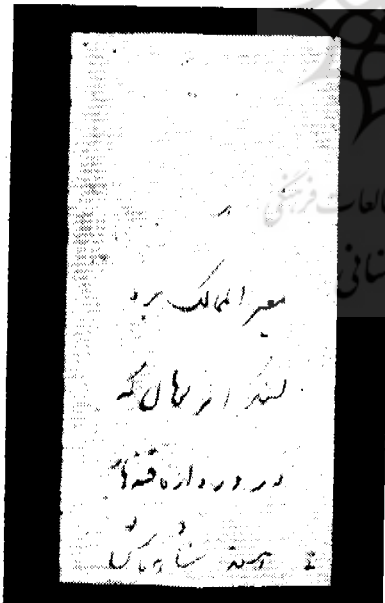


رجال عصر ناصری تألیف دوستعلی معیرالممالک

-۳-

در اغلب تواریخ از قبیل ناسخ التواریخ ، روضه الصفا ، جهانگشای نادری ، مجمل التواریخ و تاریخ عضدی شرح حال اجداد نگارنده ضبط است . بعضی سلالهٔ مارا بیابنید بسطامی رسانیده و راه اشتباه نیموده‌اند . هنوز در بسطام املاک و آب بسیار از موقوفات اجدادی ماهست و مقداری از آن نیزوقف برمنار سلطان العرفا ابابزید میباشد . پدران ما از اواسط دوران صفویه در دستگاه دولت منصب خزانهداری یافتند . در آن زمان معیرباشی ، پس از صفویه معیریك نامیده میشدند و بالاخره در اوایل سلطنت نادرشاه افشار ملقب به معیرالممالک شدند . سه‌نام دوستعلی ، حسینعلی و دوستمحمد در خانوادهٔ مادور میزده است .

پس از فوت دوستعلی خان معیرالممالک که در فتح هندوستان در رکاب نادرشاه بوده در اواخر دوران فتحعلی شاه پسرش حسینعلی خان که داماد خاقان نیز بوده (فرزانه خانم دخترشاه بوی‌ارزانی شده بود) بجای منصب او برقرار شد . او مردی بود یا کدل و بی‌آزاد و با کمال صداقت بسلطان وقت و دولت خدمت میکرد . در جنگ هرات در رکاب محمد شاه غازی بوده و در محاصرهٔ آن شهر شرکت کرده و سمت بازرس شاهی دزستگرهای مهم را داشته است . یادداشتی که محمد شاه در این هنگام بوی نوشته است از نظر خوانندگان گرامی میگذرد .



پس از درگذشت محمدشاه در قلعهٔ محمدیه که در شمال غربی باغ فردوس تجریش بیلاق خانوادگی ما واقع بود ، مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه تا رسیدن سلطان جدید از تبریز امور را در قبضهٔ اقتدار خود میگردد . روزی حسینعلی خان معیرالممالک را احضار کرده میگوید : شاه در پایتخت نیست ، حاج میرزا آقاسی هم بیافت آباد پناه برده و چندتن از شاهزادگان هوس گردنکشی دارند و بعضی از بزرگان خیال صدارت دسر میبرورند از تو میخواهم همرا در باغ فردوس دعوت کرده از آنجا بی‌خیر بحضور من بیاوری تا از راه اندرز زمانی با آنها صحبت بدارم . حسینعلی خان چنین میکند و مهدعلیا از پس پردهٔ زنبوری چنان از روی سیاست و هوش با آنان سخن میگوید که تا آمدن شاه آرامش برقرار میماند .

خط محمد شاه

پس از ورود ناصرالدین شاه باینتخت مهدعلیا بار دیگر حسینعلی خان را بحضور میطلبید و در پیشگاه شاه خدمتگزاری او را میستایید. ناصرالدین شاه میگوید من و معیر یکدیگر را خوب می شناسیم. آنکه «داستان جوراب» را برای مادر چنین حکایت میکند: «بیش از اینکه با ذربایجان بروم در اثر سختگیریهای حاجی (مقصود حاج میرزا آقاسی است) سخت در فشار بودم و از نداشتن لوازم کافی زندگی و لباس روزگارم بسیار دشوار میگذشت. در زمستانها جز جوراب نخی بمن نمیدادند و حسرت جورابهایی رنگین پشمی و کرکی را بدل داشتم. پدرم هم بملاحظه حاجی بمن کمک مالی نمیکرد. چون معیر از دیگر خلوتیان بمن



حسینعلیخان معیرالمالک

محرمتر و رویم باو بازتر بود روزی این راز را با وی در میان نهادم و از او چند حقت جوراب پشمین خواستم. روز دیگر از صبح در انتظار آمدن معیر بودم و دلم سخت میطپید تا آنکه انتظار سرآمد او از در درآمد و باشارت بمن فهماند که مطلوب حاضر است. بانهایت احتیاط خود را بکوشه خلوتی رساندم و معیر باشتاب بسته ای را که محتوی جورابهایی پشمی بود از زیری جبه بیرون آورده بمن داد. از آن پس تا در تهران بودم هر سالی معیر برایم جوراب میآورد، گاه نیز از او مبلغی پول میگرفتم. عجب آنکه هرگز کسی از من نپرسید که جورابهایی رنگارنگ را از کجا میآورم! دودستخط از این زمان نزد نگارنده موجود است که ولیمهد در یکی پانزده قران و در دیگری چهار تومان از حسینعلی خان خواسته است.

میرزا تقی خان امیر کبیر را با معیرالمالک صفای باطن نبوده و همواره میکوشیده که منزلت او را نزد شاه متزلزل کند. از جمله درسفر ناصرالدین شاه باصفهان که اندک زمانی پس از جلوس (۱۲۶۴ قمری) اتفاق افتاد در یکی از منازل بین راه از معدن نقرهای که کشف شده بود مقداری سیم خام در سینی زرین بحضور میآوردند. میرزا تقی خان بفکر آنکه بحسینعلی خان لطمه وارد سازد رو باو کرده میگوید: «اگر دوراندیش بودید دستور میدادید لوازم کار همه جا همراه باشد تا در چنین موقعی بیادگار مسافرت شاهانه و پیدایش معدن از این نقرهها مقداری سکه بزنند.»

حسینعلی خان سکوت اختیار کرده چنین وانمود میکند که مغلوب شده است و از سراپرده بیرون میآید. شاه نیز سخنان امیر را ناشنیده میگیرد. ولی از آنجا که معیر حریف را خوب شناخته بود همه چیز را پیش بینی کرده و بچندتن از کارکنان ضرابخانه محرمانه دستور داده بود که با آلات وادوات لازمه همه جا یک منزل عقبتر بیایند و بمحض اطلاع فوراً خود را بارود برسانند. حسینعلی خان

پس از بیرون آمدن از نزد شاهنامه‌ای نوشته بسواری چالاک میسپارد تا با جزای ضرابخانه که منتظر فرمان بودند برساند. نامه بدست آنان میرسد و بوظیفه خود عمل میکنند. دو روز بعد هنگامی که بزرگان در حضور بودند معیر باسینی پراز مسکوک تازه که یکروی آن نام شاهنشاه و دیگرروی «ضرب رکاب مبارک» خوانده میشد وارد میشود. ناصرالدین شاهرو بصدر اعظم کرده میگوید: «راستی دوران پیشی معیر درخور تقدیر است و باید قدر اینگونه خدمتگزاران را دانست.» آنگاه مشتی از مسکوک با میرکبیر میبخشد و بهریک از رجال حاضر نیز چند سکه میدهد. این داستان را شاهزاده ساسان میرزا بهاءالدوله که از ملتزمین رکاب بوده برای نگارنده حکایت کرد و یکی از سکه‌ها را نیز بیادگار بینده داد.

پیوسته چند حکومت از جمله رشت و یزد بمعیرالممالک سپرده بود که او از جانب خود بر آنها حاکم میگماشت. پسرش دوستملیخان نظام الدوله را بحکومت یزد فرستاده بود. گفته شد که حسینعلی خان مردی وارسته بود چون در این اوان پیری هم فرارسیده بود پسرا از یزد طلبیده به حضور شاهانه میرد و همانروز منصب پیشخدمتی خاصه سوی ارزانی میشود. نظام الدوله شروع بکار کرده رفته رفته طرف توجه شاه قرار میگیرد و رو بترقی میکندارد، چون حسینعلی خان زمینه را مناسب می بیند روزی به ناصرالدین شاه عرض میکند «قربان، جان نثار دیگر پیر شده‌ام و وقت آن رسیده که باقی عمر را بدعا گوئی ذات ملوکانه بگذرانم، اگر در فرزندم لیاقتی ملاحظه افتاده مناصب فدوی را نیز با او مرحمت فرمایند، شاه استدهای خدمتگزار قدیمی خود را می پذیرد و علاوه بر خزائن و ضرابخانه، زنبور کخانه و تخت خانه و بیوتات را بوی ارزانی میدارد.



دوستملیخان نظام الدوله معیرالممالک

حسینعلی خان از فرزانه خانم دارای پسر نشد و با هم سازگار نیامدند. پس از چندی او را طلاق گفت و دختر عمویش شیرین شاه خانم را بمقد خویش در آورد و تا آخر عمر زن وشوهری مهربان بودند. حسینعلی خان معیرالممالک در سال ۱۲۷۴ قمری ندای حق را لیک گفت و در مشهد حسین علیه السلام بخاک سپرده شد. دوستملی خان معیرالممالک از زن عقدی خود ماه نساخانم دو پسر و دو دختر داشت: نورمحمدخان، دوستمحمدخان، زهرا خانم و فاطمه خانم. نورمحمد خان در پانزده سالگی در رشت در گذشت، دوستمحمدخان پدر نگارنده داماد شاه شد و زهرا خانم و فاطمه خانم بترتیب همسر حاج سید زین العابدین امام جمعه جد حضرت آیه الله امام جمعه کتونی و محمد خان والی پسر قاسم خان والی جد آقایان تیمسار والی فعلی شدند.

دوستعلی خان چون در حضرت سلطان تقریبی بسزا یافت دختر او عصمت الدوله را برای پسرش دوستمحمد نغان خواستگاری کرد و استدعایش مورد قبول افتاد. داستان این عروسی هنوز زبانزد مردم است و شرح آنرا دفترى جداگانه باید. علاوه بر نوازندگانى که آنزمان در تهران بودند یکدسته از افغانستان و دسته دیگر از کشمیر برای شرکت در جشن آوردند. مانند افسانه هاهفت شبانه

روز در خانه و نقاط مختلف پایتخت بساط عیش و سرور و آتشبازی برپا ساختند و مردم شربت و شیرینی و شام دادند. شبانه هفتم عروس را بر پشت ییلى زینت شده درون تختی زرین نشانیده از اندرون شاهی بمنزل داماد آوردند. مسیر ییل تادر خانه با فرش و از آنجا تا در اندرونی باطاقه شالهای گرانبها مفروش بود و دسته‌های موزیک و نقاره در دو طرف نغمه های شادی میفریختند. برخی اروپائیان مقیم تهران از این عروسی یاد کرده‌اند و «مادام کارلو» ایتالیائی که خود از مدعوین بوده شرح آنرا در کتابش بتفصیل نگاشته است.



در سفر ناصرالدین شاه بکر بلا که بسال ۱۲۸۸ قمری اتفاق افتاد چهارهزار تن از افراد حرمخانه و شاهزادگان و بزرگان و غیره و ده فوج سرباز در التزام رکاب بوده‌اند. دوستعلی خان معیر الممالک نیز با دستگاہ خزانه و اتباع آن و دو یست زنبور کچی شترسوار همراه بوده و خود

دوستمحمدخان معیر الممالک پدر جناب آقای معیر الممالک نویسنده کتاب

اردوئی جداگانه داشته است. هنگام حرکت از تهران دستور داده بودند یکصد و پنجاه صندوق بزرگ و کوچک که کس نمیدانست درون آنها چیست حمل شود. در هیچیک از منازل هم در صندوقها باز نمیشد. و همراهان از اینکار در حیرت بودند. چون بغداد رسیدند وزیر جنگ دولت عثمانی و حاکم بغداد و گروهی از پاشاها و سرکردگان استقبالی شایان از شاه بعمل آوردند و اردوی شاهی بیرون شهر برپا شد. پس از چند روز معیر بشاه عرض کرد هر گاه اجازه فرمایند از رجال دولت عثمانی که در مراسم استقبال شرکت جسته اند در اردو دعوتی بعمل آید. شاه گفت بانداشتن وسائل و لوازم کافی میترسم باعث آبروریزی شود. معیر عرض کرد همینقدر که اجازه همایونی صادر شود باقی بامسئولیت فدوی انجام خواهد شد. شاه هم اجازه داد. دوستعلی خان فوراً دستور داد چند چادر پوش بزرگ هندی را که همه جاهرام و هیچ جا برپا نشده بود در جائی مناسب تنگ یکدیگر افراشتند و در صندوقها را گشوده صندلی و میز و سفره و انواع ظروف و کارد و چنگال و قاشق و حتی قلبانهای نی بیج بیرون آوردند و بدین ترتیب مجلس باشکوهی در خور پذیرائی سران عثمانی آماده گشت. در شب مهمانی اردو موضعی جالب چیراغان شد و دسته‌های موزیک در مسیر مهمانان مترنم بود. شامی شاهانه داده شد و آبرو محفوظ ماند.

روز دیگر ناصرالدین شاه تمثال همایون از درجهٔ اوّل و نشان و تحایل امیر تومانی بعنوان قدردانی به معیرالممالک مرحمت کرد و چون در آن اوان صدر اعظمی در میان نبود بخیر گذشت ... پس از میرزا آقاخان صدر اعظم سالها شاه زمام مهام را خود در دست داشت و شخصاً بکارها رسیدگی میکرد تا آنکه رفته رفته خسته شد و بفکر تعیین صدر اعظم افتاد. روزی میرزا حسینخان مشیرالدوله، آقا میرزا یوسف مستوفی الممالک و دوستعلی خان معیرالممالک را بحضور طلبیده گفت: « یکی از شما باید قبول صدارت کنید و بگفته مهلت دارید که از بین خود یک نفر را برگزیده بمن معرفی کنید. » دوستعلی خان دوتن دیگر را شبی در خانهٔ خود بشام دعوت کرد و پس از گفتگوی بسیار قرار بر این شد که مشیرالدوله بقرآن سوگند وفاداری با مستوفی الممالک و معیرالممالک یاد کند و مقام صدارت او را مسلم شود. در پایان مشاوره میرزا حسین خان سوگند یاد کرد و از آن مجلس صدر اعظم بیرون آمد ولی دیری نپایید که سوگند را از یاد برده با صدر اعظم تراشها خصمانه درهم پیچید و چندان در کار شکنی و سعایت کوشید تا مستوفی الممالک از دربار کناره جسته با ششپان رفت و معیر در عرصهٔ بیکار تنها ماند و طولی نکشید که برای او نیز مزاحمت فراهم ساخته شاه را بر آن داشت که حساب دقیق خزانه را از او بخواهد. روز مهود که صدر اعظم در حضرت شاه بود و منتظر آمدن خزانه دار بودند معیر الممالک در حالیکه دو کیف بزرگ بدست داشت وارد شد. شاه پرسید معیر این کیفها چیست؟ او در یکی را گشوده عرض کرد این طومارها و اوراق مربوط بحساب خزانه است که برای ملاحظهٔ اعلیحضرت آورده ام. آنگاه در کیف دیگر را گشود و شاه با کمال تعجب دید که در آن لنگه کفشی است! گفت این دیگر چیست؟ معیر عرض کرد اینهم برای آنست که پس از رسیدگی دقیق بحساب خزانه اگر اختلافی ملاحظه نشد بامر شاهانه بدهان کسی کوفته شود که راجع باین موضوع عرایض خلاف کرده است. پس از آن روز میرزا حسین خان قصد جان دوستعلی خان را کرد و چندتن را گماشت تا شبانه او را از بالای پامهای مجاور خانه اش بتازیر برزند ولی دوتن از دوستان وفادار معیر الممالک، شاهزادهٔ اعتضاد السلطنه وزیر علوم و پاشاخان امین الملک او را از خطر آگاه ساختند و در اثر مواظبت بسیار بدخواه توفیق نیافت. پس از چندی دوستعلی خان بیمار و بستری شد و درد دندان و ورم لثه مزید بر علت گشت. روزی میرزا حسینخان بقصد اینکه حال او را از نزدیک ببیند بیهانهٔ عبادت بیمار میروید ولی معیر الممالک او را نزد خود نمیپذیرد. دوازده روز پس از این واقعه طبیب دندان داروئی در دهان بکار میبرد که پس از ساعتی درد و ورم دوچندان شده لثه سیاه میشود و چون دردی او میفرستند در خانه اش نمی یابند. بیمار شبها در حال اغما بسجر میرساند و در طلوع آفتاب روز ۱۸ ماه صفر ۱۲۹۰ قمری در سن پنجاه و چهار سالگی جان بجان آفرین میسپارد. تکیهٔ دولت و شمس المماره از بناهای او است که اولی را با خرج دولت بنیان نهاد و دومی را خود ساخت و پس از زینت اطاقها با فرش و ائانه تقدیم ناصرالدین شاه کرد.

پسرش دوست محمد خان معیر الممالک در این وقت هفده سال داشت و مناصب پدر را با دخالت و کمک مادرش مانسا خانم اداره میکرد اما در بند مشاغل دولتی نبود و دل بدان نمی بست فقط بخاطر مادر بکاز ادامه میداد. پس از او کار را یکسره کرده عریضه ای دایر باستعفای از مناصب اجدادی بشاه نوشت و بدون کسب اجازه از راه عتبات مصر بارویا رفت و سالها در آنجا ماند. در سفر آخر ناصرالدین شاه بفرنگ که در سال ۱۳۰۶ قمری اتفاق افتاد پدرم برای بار دوم در آنجا بسر میبرد. هنگام بازگشت سی جفت از انواع مختلف خروس و مرغ کا کلی و پریا وغیره، سیصد جفت از نژادهای

مختلف کبوتر از جمله کبوترهای نامه بر ، بیست جفت قناریهای فری و سفید و ابلق و چهار جفت اردک
 کاکلی با خود بایران آورد و باز زیاد و تربیت آنها همت گماشت . در مهر آباد (ابتدا نظام آباد نامیده
 میشد و پس از آنکه جزو مهریه مادرم عصمة الدوله شد مهر آبادش نامیدند) باغی بوسعت شصت هزار
 متر ایجاد کرد . سی هزار متر آنرا برای پروراندن گل و درخت میوه و پرندگان فوق الذکر تخصیص
 داد . کبوترهای نامه بر اغلب بین تهران و مهر آباد در پرواز و حامل پیام بودند . روزی ناصرالدین
 شاه از ناهار بیابغ مزبور که «عصمتیه» نام داشت آمد و زحمات معیبرا مورد تقدیر قرار داد . هر روز
 پس از رسیدگی لازم بدرختها و پرندگان بقیه وقت را در کتابخانه خود بمطالعه و سیاه قلم سازی و
 نوشتن اقسام خط میکشیدند . در سال ۱۳۳۰ قمری برای بار سوم با اروپا رفت و سال بعد در شهر
 ادرسا سخت بیمار شد و در پنجاه و هشت سالگی همانجا بدرود زندگی گفت .

